**«سخن» یا «سخن»**

**نویسنده : رادمنش، عطا محمد**

**اشاره**

ادیب فرزانه و پژوهنده کم نظیرِ ادب فارسی، استاد مجتبی مینوی طهرانی در داستان رستم و سهراب، که خود تصحیح فرموده‏اند، در توضیح کلمه «سَخُن»(1) در بیت:

|  |  |
| --- | --- |
| تو مهمان من باش و تندی مکُن  | به کام تو گردد سراسر «سَخُن»  |

آورده‏اند: «در زمان فردوسی در زبان رسمی و ادبی ایران، [سخن] به فتح سین و ضمّ خاء و حتی با اشباع ضمّه یعنی «سخون» تلفظ و نوشته می‏شده و در شعر با «بُن» و «کُن» و «کهُن» و امثال آنها قافیه آورده شده است؛ در شاهنامه یکی دو بیت دیده شده است که در آنها «سُخَن» به فتح خاء تلفظ می‏شود. چون که با «تَن» یا «مَن»، قافیه آورده شده است، امّا صحت ضبط آن ابیات و اصالت آنها هنوز مورد تحقیق قرار نگرفته است.» (داستان رستم و سهراب ص 95، توضیحات بیت 50)

با بررسیی که این‏جانب در شاهنامه و متون نظم همعصر فردوسی و قبل و بعد آن انجام داده‏ام(2) به این نتیجه رسیده‏ام که کم نیستند ابیاتی که در آنها «سُخَن» با «تَن»، «مَن»، «پیلتَن»، «انجمَن» و ... هم‏قافیه شده است(3)؛ این همه کاربرد را نمی‏توان سهو ناسخان دانست و یا در اصالت این ابیات تردید داشت؛ بویژه آن که غالب این قافیه‏ها نسخه بدلی که خلاف آن را تأیید کند ندارد؛ در این پژوهش نسخه بدلهای این قوافی در کنار ابیات آمده است؛ اینک آن شواهد:

الف) قافیه «سُخَن» در «شاهنامه»

«سُخَن» با «انجمن»:

چو پاسخ بیابی کنون ز «انجمن»

به بیدانشی بر نهی این «سخن» (1/115/532)(4)

موارد دیگر î 5/239/72 (نسخه بدل: به تن)، 7/432/2247 (در نسخه بدل، به جای «سخن»، «خویشتن» آمده است)

«سُخَن» با «پیلتن»:

پس اسفندیار آن یلِ «پیلتن»

برآورد از درد آنگه «سخن» (6/221/64)

«سُخَن» با «تن»:

ز رستم چو بشنید بهمن «سخن»

روان گشت با موبد پاک «تن» (6/243/426)

«سُخَن» با «من»:

ورایدون که این راز داری ز «من»

گشاده بپوشی به من بر «سخن» (2/217/608)

نیز î 3/110/1694، 3/59/894 (در نسخه بدل به جای «سخن»، «دهن» آمده)، 4/214/91، 6/228/175، 6/331/173 (نسخه بدل)

ب) قافیه «سُخَن» در متون دیگر:

«سُخَن» با «تیغزن»:

سپاهی دلاوربه و «تیغزن»

رعیت فروتن‏به و کم «سخن» (شاعران بی‏دیوان، 516/314)

«سُخَن» با «عدن»:

شهانشاه بحرین و آنِ «عدن»

بگفتند ازین‏سان فراوان «سخن» (ورقه و گلشاه، 101/4)

«سُخَن» با «پیلتن»:

بدیشان چنین گفت پس «پیلتن»

که با هم چه گفتید از من «سخن» (کک کوهزاد، 4/66)

«سُخَن» با «اهرمن»:

چو بشنید رستم سراسر «سخن»

بپیچید از کار آن «اهرمن» (همان، 5/94)

«سُخَن» با «دهن»:

که گفته‏ست با تو بدینسان «سخن»

که آگنده بادا به خاکش «دهن» (همان، 7/134)

حاشیه:

1) «سخن» در فرهنگ فارسی با تلفظ قدیمِ سُخُن / Soxon و در زبان پهلوی با تلفظ سُخْوَن / Soxvanآمده است. در برهان قاطع به ضمّ اوّل و ثانی است و هم به ضمّ اوّل و فتح ثانی و به فتح اول و ضمّ ثانی و به فتح اول و ثانی؛ در فرهنگ کوچک زبان پهلوی Saxwan آمده؛ و در فرهنگ پهلوی هم Saxvanنقل شده است.

2) غالب این شواهد از آثار سرایندگان و سخنورانی است است که از خراسان آن روزگار یا در محدوده جغرافیایی نزدیک به آن برخاسته‏اند.

3) البته در بسیاری از ابیات هم «سخُن» با کلمات محدود «بُن»، «کهُن»، «کُن»، «مکُن» هم قافیه شده است.

4) عدد سمت راست شماره جلد؛ عدد میانه شماره صفحه و عدد سمت چپ شماره بیت است.

«سُخَن» با «زن»:

بترسم که چون بازگویم «سخن»

بدآید به روی تو ای نیک «زن» (برزونامه، 48/1076)

نیز î حدیقة‏الحقیقة 292/16،366/9.

«سُخَن» با «بزن»:

هر که چون کاغذ و قلم باشد

دو زبان و دو روی گاه «سخن»

همچو کاغذ سیاه کن رویش

چو قلم گردنش به تیغ «بزن» (دیوان سنایی، ص 1088)

«سُخَن» با «حسن»:

ای سنایی بگوی خوب «سخن»

در ثنای گزیده میر «حسن» (حدیقة‏الحقیقه، 262/3)

«سُخَن» با «ظن»:

دایه عقل آمد از برای «سخن»

مجتهد را به گاهواره «ظن» (همان، 299/13)

«سُخَن» با «دشمن»:

باب نسیان تمام گشت «سخن»

سخن آرم ز دوست وز «دشمن» (همان، 444/3)

«سُخَن» با «کفن»:

با خلاف تو تن «کفن» گردد

در ثنای تو جان «سخن» گردد (همان، 537/7)

«سُخَن» با «الکن»:

گر کند زالکن التماس «سخن»

در حدیث آید از نشاط «الکن» (همان، 625/16)

«سُخَن» با «گفتن»:

در زمان تو ای امیر«سخن»

شوخ چشمی بود سخن «گفتن» (همان، 631/12)

«سُخَن» با «فکن»:

بسی جایها گفته‏اند این «سخن»

که کن نیکویی و به جیحون «فکن» (گرشاسب‏نامه، 236/94)

«سُخَن» با «تن»:

دو سودستم از وی، که باید به «تن»

زمانی سخا و زمانی «سخن» (دیوان قطران تبریزی، 520/20)

نیز î حدیقة‏الحقیقه، 327/3، 425/9، 571/10، 614/7.

ناصر خسرو «سخن» را با «دن»، «مدن»، «بزن»، «سمن». «وطن»، «کفن» و... هم قافیه کرده است:

ای دننده همچو دن‏کرده رخان از خون «دن»

خون دن خونت بخواهد ریخت گرد دن «مدن»

... چون شد آبستن به حکمتها زبان مرد علم

تیغ باید تا بیارد زادن آبستن «سخن» (دیوان، ص 265ـ262)

«سُخَن» با «من»:

دوش تا صبحدم همه شب «من»

عرض کردم همه سپاه «سخن» (دیوان مسعود سعد، ص 624)

نیز î 790/33، شهر آشوب، صفحه 929، 931. در منابع دیگر: î دیوان سیدحسن غزنوی، صفحه 339، رباعی 118؛ بهمن‏نامه، 35/307، 122/1837؛ حدیقة‏الحقیقة، 152/5، 693/4، 707/15، 743/17.

«سُخَن» با «من»، «دهن» و «روغن»:

سرگردمت ای نگـار چون تو سر «من»

گه گه به سخن چـرب کنی بی «روغن»

وین نیست عجب ای صنم پسته «دهن»

گرپسته دهـن بـود همه چرب «سخن»

(دیوان مسعود سعد، ص 1042)

نیز î صفحه 630، قصیده 251؛ صفحه 1041، رباعی 300، صفحه 1047، رباعی 326 و صفحه 892، قطعه 12.

«سُخَن» با «انجمن»:

کجا شاه را من به شیرین «سخن»

بدارم در آن نامدار «انجمن» (بهمن‏نامه. 399/6737)

نیز î 448/7595.

«سُخَن» با «خویشتن»:

من از دیوزوش اندر آرم «سخن»

هراسان نماید تن «خویشتن» (همان، 541/9309)

نیز î 489/8337

«سُخَن» با «ممتحن»، «فن»:

ای چنگ سرافکنده چو هر «ممتحنی»

در پای کشان زلف چو محبوب «منی»

گر حلق‏تراست خشک، پس در چه «فنی»

هم خشک زبانی تو و هم تر «سخنی» (دیوان عمعق، ص 205)

ادیب صابر در قصیده پنجاه و هشت بیتیِ خود با مطلع:

فروغ لاله و بوی گل و نسیمِ «سمن»

بتان شدند و بتان را دماغ و دیده «شمن» (دیوان، ص 240)

«سمن»، «شمن»، «چمن»، «خرمن»، «یمن»، «دامن»، «بهمن»، «زَمَن» و ... را با «سُخَن» هم قافیه کرده است. نیز îقصیده صفحه 228 و قصیده صفحه 401.

سوزنی سمرقندی در مسمطات هزل‏آمیز خود، در صفحه 423، «زن»، «گردن»، «من» را با «سُخَن» هم قافیه آورده است.

سیّد حسن غزنوی در ترکیب بندِ صفحه 254 دیوانِ خود، «من»، «وطن»، «حسن»، «شکن»، «خویشتن»، «چمن» و «دهن» را با «سُخَن» هم‏قافیه کرده است؛ نیز در صفحه 23 (قصیده 12)، «سمن»، «یاسمن»، «نسترن»، «ختن»، «قرن» «یمن»، «تهمتن»، «وطن» و ... را با «سُخَن» هم قافیه آورده. همچنین در قصیده 73، صفحه 158 و نیز غزل 44، صفحه 285.

قطران تبریزی در قصیده 73 (صفحه 158)، «سُخَن» را با «چمن»، «سوسن»، «دامن»، «گلشن»، «زن»، «ختن»، «دهن»، «من» و ... هم قافیه کرده است.

عبدالواسع جَبَلی در قصیده‏ای با مطلع زیر، «سُخَن» را با «دهن»، «چمن»، «رسن»، «شکن»، «نارون»، «ختن»، «شمن» و ... هم‏قافیه کرده است:

بتی که از دل من تنگ‏تر «دهن» دارد

ز زندگانی من تلخ‏تر «سخن» دارد (دیوان، ص 84 و 396)

اثیرالدین اخسیکتی در غزلی «سُخَن» را با «من»، «وطن»، «شکن»، «چمن»، «کفن»، «تن»، و ... هم قافیه آورده است:

دهان‏تنگ آن دلبر نشان طبع «من» دارد

که در یک نقطه وهمی جهانی در «وطن» دارد...

سخنهای فراخ او که در عالم نمی‏گنجد

شگفت آید بدان تنگی که او جای «سخن» دارد (دیوان، ص 349)

وی در قطعه صفحه 441، «سخن» را با «خویشتن»، «ظن»، «اهرمن»، «من»، «شمن» و «فن» هم‏قافیه کرده است و در قصیده صفحه 265، «سُخَن» را با «چمن»، «عدن» «یاسمن»، «دهن» و ...

این همه شواهد، ثابت می‏کند که در زمان فردوسی و قبل و بعد از او، در خراسان بزرگ آن روزگار و نواحی نزدیک بدان و حتی در خطه‏های دیگر ایرانشهر، از جمله ری و آذربایجان، «سُخَن» به فتح خاء (Soxan) نیز تلفظ می‏شده که قوافی بررسی شده مؤید این مدعاست؛ چه یکی از راههای مطمئن تشخیص تلفظ الفاظ توجه به قافیه‏هاست.

**منابع**

اثیرالدین اخسیکتی: دیوان، تصحیح رکن‏الدین همایون فرخ، انتشارات رودکی، چاپ اول، تهران 1373.

ادیب صابر ترمدی: دیوان، تصحیح محمدعلی ناصح، انتشارات علمی (چاپ افست)، چاپ اول. تهران [بی‏تا].

اسدی توسی، ابونصر علی‏بن احمد: گرشاسب‏نامه، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات بروخیم، تهران 1317.

ایرانشاه‏بن ابی‏الخیر: بهمن‏نامه، ویراسته رحیم عفیفی. انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران 1370.

جبلی، عبدالواسع: دیوان، به اهتمام و تصحیح ذبیح‏اللّه صفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران 1356.

حسن غزنوی (سیّد)، اشرف‏الدین ابومحمد: دیوان، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران 1362.

داستان کک‏کوهزاد (ضمیمـه زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه)، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات علمی، تهران 1370.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم: حدیقة‏الحقیقة و شریعة الطریقة، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران 1368.

ـــــــ : دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران 1362.

سوزنی سمرقندی: دیوان، به اهتمام ناصرالدین‏شاه حسینی، انتشارات امیرکبیر، تهران 1338.

شرح احوال و اشعار شاعران بی‏دیوان، تصحیح محمود مدبری، نشر پانوس، چاپ اول، تهران 1370.

عطایی رازی (منسوب) برزونامه (ضمیمه زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه)، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران 1370.

عمعق بخارایی: دیوان، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی، تهران [بی‏تا].

عیّوقی: ورقه وگلشاه، تصحیح ذبیح‏اللّه صفا، چاپ دوم، انتشارات فردوسی، تهران 1362.

فردوسی، حکیم ابوالقاسم: شاهنامه، تصحیح اسمیرنوا، برتلس، گوزلیان، عثمانوف، علی‏یف، طاهر جانوف، انتشارات دانش، شعبه خاور، مسکو 1971ـ1965 م.

ـــــــ : داستان رستم و سهراب از شاهنامه، مقدمه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، وزارت فرهنگ و هنر، تهران 1352.

فره‏وشی، بهرام: فرهنگ پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران 1352.

قطران تبریزی، حکیم ابومنصور: دیوان، از روی نسخه تصحیح شده محمد نخجوانی، انتشارات ققنوس، چاپ اول، تهران 1362.

محمدحسین‏بن خلف تبریزی (برهان): برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران 1362.

مسعود سعدسلمان، دیوان، به تصحیح مهدی نوریان، انتشارات کمال، چاپ اول، اصفهان 1364.

معین، محمد: فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران 1355ـ1353.

مکنزی، د.ن: فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران 1373.

ناصر خسرو قبادیانی، حکیم ابومعین: دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی ـ مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران 1353.